

# زنانی که می‌خواهند به حجاب گره نخورند

مریم فومنی



حجاب برای زنانی که اغلب از کودکی چادر و روسری به سر کرده‌اند، نه تنها نوعی پوشش بلکه یکی از مهم‌ترین بخش‌های هویتشان است. حتی اگر خودشان، این هویت را به رسمیت نشناسند، دیگران از دوست و همکلاسی و همسایه تا خانواده و حکومت آنها را با این هویت تعریف می‌کنند و به راحتی زیر بار تغییرش نمی‌روند. هویتی که به تعاریفی همچون «پاکدامنی» و «نجابت» گره خورده و ابزاری قدرتمند برای کنترل زنان است. در شرایطی که قوانین حجاب اجباری و سخت‌گیری حکومت برای الزام به رعایت حجاب و مجازات خاطیان، زنان را در موقعیتی دشوار قرار داده، گرم‌خوردن حجاب و پوشش به هویت زنان، انتخاب‌های آزادانه را برای آنها دشوارتر می‌کند. [1]

محدثه، پزشک ۴۲ ساله‌ای که سال‌هاست چادرش را کنار گذاشته، می‌گوید یکی از استدلال‌های مادرش برای نگاه‌داشتن حجاب این بود که هویت کل خانواده به‌عنوان یک خانواده‌ی مذهبی و مرتبط با حکومت، به حجاب او گره خورده است. او می‌گوید: «اگر چنین تعریفی از حجاب نداشتند، شاید همچنان با روسری بودم، ولی نمی‌توانستم قبول کنم که هویت من با این یک تکه پارچه تعریف شود.»

هانیه، روزنامه‌نگار ۳۰ ساله که چادری بوده و حالا فقط در اماکن عمومی به اجبار روسری سر می‌کند، می‌گوید که همه می‌دانند این روسری بخشی از هویت او نیست و مجبور است که آن را بر سر کند. اما وقتی که حجاب دارد، حس می‌کند که از خودش فاصله گرفته است:

«عجیب‌ترین وضعیتی که برای ما وجود دارد وقتی است که در هواپیما در حال رسیدن به کشور خودمان هستیم. سالار عقیلی، ترانه‌ی "وطنم وطنم" را می‌خواند و تو باید با مانتو و روسری پوشیدن، خودت را از چیزی که هستی، تغییر بدهی و تبدیل کنی به چیزی که نیستی. این حس فاصله گرفتن از خودم، مخصوصاً وقتی از سفرهای خارجی برمی‌گردم، بیشتر می‌شود.»

### بی‌حجابی هم هویت من است

این کلنجرها فقط مختص زنانی نیست که زمانی حجاب داشته‌اند یا فشار خانوادگی معتقد به حجاب را روی دوش‌شان دارند. برای بسیاری از زنان سکولار هم «بی‌حجاب» بودن بخش مهمی از هویت‌شان است، هویتی که در جامعه‌ی ایران به کلی نادیده گرفته می‌شود.

محیا استوار، ۳۴ ساله، استاد مدیریت سیستم‌های اطلاعاتی در مدرسه‌ی بازرگانی پاریس با تأکید بر اینکه بی‌حجابی جزئی از هویتش است، می‌گوید:

«اگر جمهوری اسلامی یا هرکسی که حجاب را تبلیغ و اجبار می‌کند، حاضر نیست که در مورد حجاب باج بدهد من هم حاضر نیستم که در رابطه با بی‌حجابی و در واقع در مورد بدنم باج بدهم. فقط هم اسلام نیست، چندوقت پیش در سفر به ایتالیا موقع ورود به یک کلیسا گفتند که با شلوارک نمی‌شود داخل شوی و باید چیزی بگیری و خودت را بپوشانی، من هم گفتم اصلاً نمی‌خواهم داخل این کلیسا شوم.»

او که در فرانسه زندگی می‌کند و در زندگی روزمره‌اش مجبور به رعایت حجاب نیست، می‌گوید:

«من سال اول و دوم مهاجرتم، با حجاب به سفارت ایران می‌رفتم. از اینکه داخل سفارت روسری سرم کنم متنفر بودم اما این کار را انجام می‌دادم. ولی الان دیگر بی‌حجاب می‌روم. اولین باری که می‌خواستم بدون حجاب به سفارت بروم فکر می‌کردم که اگر بگویند حجاب سرت کن باید چه واکنشی نشان دهم. اما واقعیت

این است که هیچ‌کس در داخل ساختمان سفارت به من بی‌حجاب چیزی نگفت و کارم را انجام دادم. یعنی این امکان می‌توانست قبلاً هم وجود داشته باشد اما من هیچ‌وقت حتی امتحانش نکرده بودم.»

تأکید بر هویت خود به‌عنوان یک زن بی‌حجاب، مانع از فروکاستن این پوشش ناخواسته به «یک تکه‌پارچه‌ی بی‌اهمیت» می‌شود. یک تکه‌پارچه که برخی معتقدند زنان باید گاهی برای احترام به دیگران یا حفظ وحدت سیاسی برسر بکشند و آنقدرها هم مسئله‌ی مهمی نیست

روشنا، نقاش ۳۷ ساله‌ای که در اسپانیا زندگی می‌کند، با چهره‌ای برافروخته از تجربه‌ی خودش می‌گوید. از تجربه‌ی بودن در جایی که مجبور می‌شوی اعتقادات سیاسی، مذهبی و فمینیستی‌ات را کنار بگذاری و حجاب سرت کنی. از تجربه‌ی سخت اینکه فرهنگ غالب مجبورت می‌کند که به احترام یک فرد یا فضای مذهبی، خودت را بپوشانی. او می‌گوید:

«برای من به‌عنوان یک فرد خداناپاور، بسیار مهم است که افرادی با اعتقاد مذهبی، مورد تبعیض قرار نگیرند و برای حق آنها تظاهرات هم کرده‌ام و خواهم کرد. اما این را هم نمی‌توانم بپذیرم که به‌خاطر اعتقادات آنها مجبور باشم از اعتقادات و هویت خودم عقب بکشم و جلوی آنها حجاب بر سر کنم.»

### **حجاب، هر روز یادم می‌آورد که زن هستم**

در ایران این الزام و اجبار فقط مختص زنان مسلمان و مسلمان زاده نیست، زنان غیرمسلمان و حتی ترنس‌جندهایی هم که خود را زن نمی‌دانند باید حجاب اسلامی را رعایت کنند. برای فریمان که خودش را یک مرد ترنس می‌داند، الزام به رعایت حجاب بیش از هر چیزی به معنای نقض کامل هویتش است:

**تأکید بر هویت خود به‌عنوان یک زن بی‌حجاب، مانع از فروکاستن این پوشش ناخواسته**

**به «یک تکه‌پارچه‌ی بی‌اهمیت» می‌شود.**

«اجبار به رعایت حجاب مدام به من یادآوری می‌کرد که زن هستم. این یادآوری اجباری برایم خیلی آزاردهنده بود. در هر فرصتی که گیرم می‌آمد جلوی دوست‌دخترم و دخترهای دیگر این مقنعه را می‌کشیدم پایین تا اثبات کنم من مرد هستم. چون حس می‌کردم که اگر مقنعه روی سرم نباشد، مرد هستم، اما وقتی که مقنعه روی سرم می‌آمد دیگر زن بودم و اذیت می‌شدم. چون که من با حجاب کلاً نادیده گرفته می‌شدم و نمی‌توانستم خودم را ابراز کنم.»

برای برخی از زنانی که در خانواده‌های مذهبی بزرگ شده‌اند و دست‌کم در فضاهای خانوادگی و شخصی در فضایی امن و آرام با حجاب مواجه شده‌اند، این هویت معنای دیگری دارد. نرگس، جامعه‌شناس ۳۱

ساله‌ای که زمانی چادر به سر می‌کرد و الان مانتو و روسری می‌پوشد، می‌گوید که حجاب در فضا‌های عمومی برایش به معنای مشخص کردن هویتش به‌عنوان یک زن مسلمان است. اما در فضا‌های شخصی‌اش حتی ممکن است در صورت احساس امنیت حجاب را بردارد.

او که در جمع‌های مختلف پوشش‌های متفاوتی دارد، می‌گوید حجابش بیشتر از هرچیز به میزان پذیرش جمع و هویتی که از او در آن جمع تعریف شده، بستگی دارد:

«الان من در جمع خانوادگی شاید ۱۰ مدل پوشش داشته باشم. شال، روسری، لباس بلند، لباس کوتاه، شلوار تنگ، شلوار کوتاه؛ در واقع، در هر جمع فامیلی یا دوستانه‌ای به تناسب آن فضا پوشش متفاوتی دارم. مثلاً اگر آدمی فکر می‌کند که با بلوز و شلوار پوشیدن من، چه اتفاقی بزرگی افتاده و "وای اسلاما" سر می‌دهد، خب من جلوی این‌طور نمی‌پوشم. در واقع، مبنایم برای انتخاب پوشش، نوع قضاوت آدم‌هاست.»

او که حجابش در عرصه‌ی اجتماعی سفت و سخت‌تر است و در عرصه‌ی خانوادگی حجاب راحت‌تری دارد، می‌گوید: «با اینکه خودم را مسلمان می‌دانم و حجاب سر برایم نشانه‌ای از حفظ هویت به‌عنوان یک زن مسلمان است، اما آن چیزی که از شرعیات به آن اعتقاد دارم خیلی حداقلی شده و به سمت گزینش شرعیات رفته‌ام. بر همین مبنا حجاب هم برای من دیگر اصلاً فقهی نیست و فقط هویتی است.»

با این حال، «در فضا‌هایی مثل گروه‌های اصلاح‌طلب، اگر زنی حدی از حجاب مثل همین حجاب من را نداشته باشد، هیچ‌وقت نمی‌تواند وارد شود و در سطوح بالا پیشرفت کند. بین‌شان هزار تا ایده‌ی روشن‌فکرانه در مورد حق آزادی می‌دهند ولی فضای عرفی را بر نمی‌تابند. چون هم واقعاً بسیاری از آنها به حجاب اعتقاد دارند و هم اینکه می‌خواهند در چارچوب حکومت باقی بمانند.»

اینجاست که حتی زن مسلمانی که حجاب را به انتخاب خودش و به خاطر «حفظ تمایز» از دیگران، بر سر دارد مجبور می‌شود بنا به تعریف مردان و نهادهای قدرت از حجاب و هویت زن محجبه، لباس بپوشد. این هویت اغلب بدون توجه به نگاه و خواسته‌ی زنان به آنان نسبت داده می‌شود و همچون حصار محکم مانع از حرکت آزادانه‌ی آنها می‌شود، حرکتی که خارج از این چارچوب‌های از پیش تعیین‌شده، ممکن است فقط معنای تغییر نوع پوشش را داشته باشد.

### باز کردن گره‌ی سخت حجاب از هویت زن مسلمان

گره زدن هویت زنان به حجاب، گاه می‌تواند از سوی بخش غیرمذهبی جامعه باشد، از سوی دوستان و اطرافیان که «آن زن» را همیشه با حجاب دیده‌اند و تصور دیگری از او ندارند. محدثه می‌گوید:

«در دوره‌ی راهنمایی خیلی جدی تصمیم گرفته بودم که چادر را بردارم، ولی یکی از دلایلی که آن موقع چادر را برداشتم، این بود که در سرویس مدرسه بقیه‌ی بچه‌ها من را مسخره می‌کردند و می‌گفتند تو هم بالاخره چادرت را برمی‌داری و من با اینکه آن چادر را دوست نداشتم، نمی‌خواستم این‌طور به نظر برسد که شکست خورده‌ام. دوستانم این چادر را به هویت من گره می‌زدند و برداشتن آن هم می‌توانست تعبیر به این شود که من دیگر خودم نیستم.»

راه‌هایی از چارچوب سفت و سختی که حجاب اسلامی را به هویت زنان گره می‌زند، شاید همین‌جا باشد که این روزها زیاد می‌بینیم. زنان اغلب جوان مذهبی که حجاب و پوشش‌شان در موقعیت‌های مختلف متفاوت است. زنانی که در سفر به شهرهای دیگر، حتی در سفرهایی که مردان خانواده نیز همراهشان هستند، دیگر چادر بر سر نمی‌کنند. در مهمانی‌ها و جمع‌های خانوادگی لباسی نسبتاً پوشیده با روسری سر می‌کنند و خبری از چادر رنگی و مانتوهای بلند نیست. در عروسی‌ها و مهمانی‌ها ابایی از بیرون ماندن موها و کوتاه‌شدن لباس و آستین ندارند. در سفرهای خارجی مثل جمع‌های شخصی‌شان لباسی نسبتاً پوشیده با روسری و شالی دارند که چندان سفت بسته نشده است. اما در محله‌ی خودشان و در محل کار و جاهایی که بیشتر قضاوت و کمتر تحمل می‌شوند همچنان همان چادر مشکی یا مانتو و روسری سفت و سخت را دارند. برخی این پوشش‌های متنوع را چندرویی یا فرصت‌طلبی می‌دانند. اما اگر این زنان بخشی از مردم عادی باشند که در زمره‌ی مبلغان و مروجان حجاب اسلامی نیستند و در فضای عمومی و شخصی، عرصه را بر آزادی زنان دیگر تنگ نمی‌کنند، باقی نماندن در قید نوع خاصی از حجاب، می‌تواند راهکاری ساده برای عادت‌کردن و عادت‌دادن به پوشش‌های متفاوت باشد. عادت‌دادن به اینکه یک زن می‌تواند هرگاه که بخواهد، آن‌طور که دوست دارد لباس بپوشد و هویتش وابسته به چادر و مقنعه و هیچ لباس دیگری نباشد. عادتی که کم‌کم از دختران و زنان جوان فراتر رفته و شاهد گسترش آن در بین زنان میان‌سالی هستیم که زمانی مادرانی مقید به حجاب سفت و سخت بودند.

این گزارش در پرونده‌ی «حجاب اجباری: خشم، عادت، مقاومت» منتشر شده است. باقی مطالب پرونده را اینجا بخوانید.

---

این گزارش حاصل مصاحبه با چهارده زن ۲۶ تا ۷۸ ساله است. دو نفر از این زنان چادری هستند. یک [1] نفر دیگر قبلاً چادر به سر می‌کرده و حالا با حفظ اعتقاد به حجاب، فقط روسری به سر می‌کند. شش نفر از آنها قبلاً چادری بوده‌اند اما اکنون حجاب ندارند. یک نفر از این پنج نفر هنوز در برخی جمع‌های خانوادگی روسری به سر می‌کند. پنج نفر دیگر نیز که از خانواده‌های سکولار آمده‌اند، چالش‌هایشان با حجاب، از

زمان ورود به جامعه شروع شده است. یکی از این پنج نفر در دوره‌ی کوتاهی حجاب بر سر می‌کرد. یکی از مصاحبه‌شوندگان نیز فرد ترنس‌جندری است که با بدن منتسب به زنان متولد شده و سپس عمل جراحی تأیید جنسیت داشته است. مصاحبه‌ی ما درباره‌ی دوره‌ی قبل از این عمل جراحی است که در ایران مجبور بود به‌خاطر انتساب به بدن زنانه، حجاب داشته باشد. از این جمع چهاردهنفره، شش نفر در ایران زندگی می‌کنند و هشت نفر دیگر طی دهه‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ ایران را ترک کرده‌اند. تمامی مصاحبه‌شوندگان تحصیلات لیسانس و بالاتر دارند و سه نفر از آنها - مهرانگیز کار، زینب پیغمبرزاده و محیا استوار - پژوهش‌هایی درباره‌ی حجاب انجام داده‌اند. اگرچه گفت‌وگو با این چهارده نفر نمی‌تواند تصویر کاملی از تجربه‌ی زنان ایرانی در رابطه با حجاب ارائه کند، تلاش کرده‌ام با نشستن پای صحبت‌های زنان بلوچ، ترک، همجنس‌گرا، دوجنس‌گرا و ترنس‌جندر که تجربه‌ی زندگی در شهرهای مختلف ایران را داشته‌اند، بخش کوچکی از این تجربه‌های کمترشنیده‌شده را گردآوری کنم.